

نگاهی به موضوع غلو در دین؛ بررسی نمونه‌هایی از احادیث مستمسک غالیان

محمد رضا حاجی اسماعیلی^۱ / فرهاد رحمان پور^۲

چکیده

یکی از مهمترین آسیب‌هایی تهدیدکننده دین در هر روزگاری، باورهای ناصواب در این حوزه است. از جمله مهمترین باورهای ناصواب دینی، اعتقادات و اندیشه‌های غلو آمیز می‌باشد. این اعتقادات می‌تواند در حوزه‌های مختلف مرتبط با دین، نتایج سوءى به بار آورد، از آن جمله، می‌توان به نوعی از ستیز بی پایه میان دین و عقل یا دین و علم اشاره کرد که در پی برخی از باورهای غالیانه بروز می‌کند.

در اسلام، اواسط قرن نخست هجری یعنی دوران خلافت حضرت علی (ع)، مبداء ظهور اندیشه‌های غالیانه و زیاده روی در باورهای دینی در میان مسلمانان است. این باورها در قرون بعد نه تنها از میان نرفت بلکه آشکارا و نهان به راه خویش ادامه داد، تا اینکه در زمان صادقین (ع) تبدیل به جریان‌هایی گردید که به شکلی نظام مند اقدام به جعل حدیث و ترویج عقاید خویش نمودند. در پژوهش حاضر با گذری بر پیدایش غلو در میان شیعیان و اهم عقاید غالیانه ایشان، مسأله غلو و شیوه مرموز غلات در انتساب حدیث به معصومین (ع)، بیان می‌گردد. آنگاه با بررسی و تحلیل چند نمونه از احادیث مهمی که تاکنون مستمسکی برای اندیشه‌های غالیانه بوده، شیوه کشف باورهای غلوآمیز، با تکیه بر روشی که مورد تأکید امامان (ع) بوده است، تبیین می‌گردد.

کلمات کلیدی: غلو، جعل حدیث، عقاید، دین

مقدمه

از جمله مهمترین مسائل تهدید کننده دین، باورهای نادرست دینی است که می تواند رفته رفته دین را از مسیر و هدف مورد نظر آن خارج نماید و باورمندان به دین را از دستیابی به معرفت صحیح باز دارد. یکی از انواع باورهای ناصواب دینی، غلو و زیاده روی در برخی از عقاید مرتبط با دین است. باورهای غالیانه در شدیدترین وجه خود می تواند موجب خروج شخص دیندار از دایره دین گردد و درست بر عکس هدف دین عمل نماید. از دیگر آثار سوء آن، به چالش کشیده شدن دین در مواجهه با عقل و علم است. اگر چه این انتظار وجود ندارد که عقل و یا دستاوردهای علمی بشر بتواند همه آنچه که در حوزه دین وجود دارد را توجیه و تبیین نماید، اما مخالفت برخی از باورها و عقاید غالیانه با عقل و علم، می تواند چالش هایی بی اساس و ناصواب را میان آنها به راه اندازد و مانع از اقبال به دین گردد. همچنین تضاد میان این باورها با اصول و مبانی دین، نوعی سردرگمی و تضاد در درون دین را به همراه دارد که می تواند منشاء بروز اختلاف در میان دینداران باشد. این همه در حالی است که با شناسایی و قطع ریشه های این اندیشه ها، می توان از بروز و گسترش چالش ها و اختلاف های مذکور جلوگیری نمود.

در این مقاله پس از گذری بر موضوع غلو در میان پیروان ائمه (ع)، مهمترین اندیشه های غالیان تبیین می گردد و آنگاه با اشاره به اصلی ترین شیوه آنان برای ترویج اندیشه های خود در زمان امام باقر و امام صادق (ع)، یعنی جعل حدیث، با بررسی و رد چند نمونه از مهمترین مستمسک های حدیثی غالیان، اساس و پایه باورهای غلو آمیز مبتنی بر این روایات مورد خدشه قرار می گیرد.

لازم به ذکر است که از میان آثار زیادی که به نوعی به موضوع غلو پرداخته اند و در این پژوهش نیز به

مناسبت از برخی از آنها بهره گرفته شده است، دو اثر با نگاه نقد حدیث وارد این حوزه شده اند، یکی کتاب «غلو (درآمدی بر افکار و عقاید غالیان در دین)» اثر صالحی نجف آبادی و دیگری کتاب «سه گفتار در غلو پژوهی» اثر جويا جهانبخش. این پژوهش با بهره گیری از ایده آنها، به استقلال به بررسی و نقد باورهای غالیانه برگرفته از چند نمونه حدیث مهم در این حوزه، می پردازد.

۱. غلو در لغت و اصطلاح:

واژه «غلو» در لغت به معنای تجاوز از حد (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۴۶۶ و ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۴۸۸) و در اصطلاح، زیاده روی در باورهای دینی است که انحراف در عقاید، مانند اعتقاد به ربوبیت اشخاص، را به همراه دارد. این اصطلاح در روایات امامان معصوم (ع) با همین کاربرد معنایی برای غلات شیعه به کار رفته است (به عنوان نمونه ببینید: کشی، ۱۴۰۹، ص ۲۲۵، ح ۴۰۲ و ص ۵۲، ح ۱۰۰۰).

در قرآن کریم این واژه برای نکوهش اهل کتاب (به طور مشخص پیروان حضرت مسیح) در اعتقاد ایشان به تثلیث آمده است: *يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ (نساء: ۱۷۱)*. از این رو به طور خلاصه گفته می شود که غالی کسی است که درباره پیامبر (ص) یا پیامبران و یا ائمه (ع) از اندازه فراتر برود و آنان را از حدود بندگی خدا فراتر برده و درباره آنان به ویژگی هایی که خاص خداوند است، گرایش پیدا کرده است (شهرستانی، ۱۳۳۸، ج ۱، ص ۱۷۳). گفته شده که غلات کسانی بودند که به امام نسبت الوهیت یا نبوت می دادند و یا آنها را به فضیلت های دینی و دنیوی، خارج از حد اعتدال وصف می کردند (شیخ مفید، ۱۴۱۴، ص ۱۳۱). البته شاخه ای از غلات به نام

اشخاص شده و اقدام به جعل حدیث یا ترویج آن را به همراه داشته است.

غلو در فضائل و یا در مذمت خلفا و پیشوایان دین و مذهب همچون ابوحنیفه، شافعی، معاویه، بخاری و ... از این جمله است (صالحی نجفآبادی، ۱۳۸۵، ص ۲۵ الی ص ۷۴). نمونه آن، غلو پیروان مالک ابن انس درباره او است که گفته‌اند او سه سال در شکم مادرش مانده است یا در شأن کتاب او گفته‌اند بعد از کتاب خدا کتابی صحیح‌تر از کتاب مؤطأ مالک نیست (همان، ص ۳۱).

بخشی از روایات موجود در کتب حدیثی شیعه خبر از آن می‌دهند که غلات در زمان حیات ائمه اطهار به ویژه در دوران امامت امام باقر(ع) و امام صادق(ع) موفق شده‌اند نظر جمعی از شیعیان را به عقاید و اندیشه‌های غالیانه خود جلب نمایند. برای نمونه به حدیث زیر توجه نمایید:

عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ، قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ابْرَأْ مِمَّنْ يَزْعَمُ أَنَّا أَرْبَابُ قُلْتُمْ بَرِيءٌ مِنَ اللَّهِ مِنْهُ، فَقَالَ ابْرَأْ مِمَّنْ يَزْعَمُ أَنَّا أَنْبِيَاءُ قُلْتُمْ بَرِيءٌ مِنَ اللَّهِ مِنْهُ (كشی، ۱۴۰۹، ص ۲۹۷، ح ۵۲۹)!

این حدیث و نظایر آن که در منبع مذکور و سایر منابع و کتب شیعه مانند بحارالانوار (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۵، ص ۲۶۱ الی ص ۳۵۰) ارائه گردیده، دلالت بر این دارند که فرقه‌های غلات توانسته‌اند عقاید جمعی از شیعیان را در خصوص ربوبیت و نبوت امام، علم غیب امام و مواردی از این قبیل تغییر دهند و امامان معصوم (ع) از این رو با ایشان به شدت تمام برخورد داشته و از آن عقاید تبری جستند.

مفوضه، به مخلوق و حادث بودن ائمه(ع) معترف بودند اما با این حال اعتقاد داشتند خداوند با آفرینش خاص ایشان، خلق عالم و رزق و همه افعال را به ایشان واگذار کرده است (همان، ص ۱۳۲).

۲. پیدایش و نفوذ پدیده غلو در میان پیروان ائمه (ع)

پیدایش این اندیشه در آیین اسلام به طور مشخص به دوران امام علی(ع) نسبت داده می‌شود. تا آنجا که گفته شده کسانی که به امیرالمؤمنین(ع) نسبت الوهیت دادند به حکم ایشان سوزانده شدند (شیخ مفید، ۱۴۱۴، ص ۱۳۱). بنا بر نقل کشی، شخصی به نام عبدالله بن سبا در زمان حیات حضرت علی(ع) به دلیل ادعای نبوت و الوهیت برای ایشان، به دستور امام سوزانده شد(کشی، ۱۴۰۹، ص ۱۰۷). این موضوع پس از شهادت امام علی(ع) بنا بر گزارش هایی همچنان با ادعای الوهیت ایشان ادامه داشته است (اشعری، سعد بن عبدالله، ۱۳۶۱، ص ۲۱) تا آنجا که در زمان امام صادق(ع) نیز عده ای نوعی از الوهیت را برای ایشان قائل شدند (همان، ص ۵۱ الی ۵۵).

به نظر می‌رسد که یکی از اصلی ترین دلایل پیدایش غلو، عشق و ارادت به اشخاص است که همراه با جهل و نادانی، باعث شده تا پیروان ایشان در شأن و منزلت مراد خویش اقدام به جعل حدیث نمایند. ممکن است غلو درباره حضرت عیسی(ع) از این گونه موارد باشد. در آیین اسلام نیز غلو در شأن بزرگان مذهب گاهی به این دلیل بوده که شخص غالی از سر ارادت اقدام به جعل حدیث با مضامینی در ستایش و یا در فضائل مراد خویش نموده است. گاهی نیز مخالفت و دشمنی باعث غلو و زیاده‌روی در مذمت و نکوهش

بَدَكَ عَلَى رَأْسِي فَوَاللَّهِ مَا بَقِيَتْ فِي جَسَدِي شَعْرَةٌ وَلَا فِي رَأْسِي إِلَّا قَامَتْ، قَالَ، ثُمَّ قَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا هِيَ إِلَّا وَرَائَهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) (كشی، ۱۴۰۹، ص ۲۹۷، ح ۵۳۰).

^۱ همچنین: عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ ابْنِ الْمُغِيرَةِ، قَالَ، كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ (ع) أَنَا وَيَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ (ع) فَقَالَ يَحْيَى جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّكَ تَعْلَمُ الْعَيْبَ فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ صَعُ

۳. محور اصلى عقايد غالبيان

و ص ۴۹۶).

در کتب ملل و نحل برای غلات شيعه و سنى فرقه‌هاى گوناگونى ذکر شده، به عنوان مثال اشعری قمى در کتاب المقالات و الفرق به تبیین فرقه‌هاى غالبيان اقدام نموده است. شيخ مفيد غلات را کسانى مى‌داند که معتقد به الوهيت و نبوت امام هستند و امام را با فضائل دينى و دنپوى فراتر از حد، توصيف کرده و از ميانه روى در اين خصوص خارج گشته اند. وى در توصيف غلات مى‌نويسد: هم الذين نسبوا أمير المؤمنين والأئمة من ذريته ع إلى الألوهية والنبوة و وصفوهم من الفضل فى الدين و الدنيا إلى ما تجاوزوا فيه الحد و خرجوا عن القصد. او در مرحله پايين تر از غلات، گروه مفوضه را به عنوان صنفى از غلات مى‌داند که به مخلوق و حادث بودن ائمه باور دارند ولى معتقد به تفويض امور خلقت به امام هستند، آنجا که مى‌نويسد: دعواهم أن الله سبحانه و تعالى تفرد بخلقهم خاصة و أنه فوض إليهم خلق العالم بما فيه و جميع الأفعال. شيخ مفيد گروه حلاجيه را نيز که اهل اباحه گرى و معتقد به حلول (تناسخ) هستند، در زمره گروه غالبيان مى‌داند (شيخ مفيد، ۱۴۱۴، ص ۱۳۱ الی ص ۱۳۴). به طور خلاصه عقیده غالبيان را در چند محور عمده مى‌تواند خلاصه نمود: اندیشه نبوت مستمر، تفويض، اباحه گرى، حلول و تجسم، تشبيه و تناسخ (دلبرى، ۱۳۹۱، ص ۴۹۵).

مغيره بن سعيد بجلى در زمان امام باقر(ع)، محمد بن مقلاص اسدى معروف به ابوالخطاب در زمان امام صادق (ع) و بشار شعيرى در زمان امام صادق و امام كاظم(ع) از سردمداران غلات بوده که موفق شده‌اند با جنين عقايدى عده اى را با خود همراه نمايند (همان، ص ۴۹۵

۴. برخورد ائمه(ع) با اندیشه‌هاى غالبيان

امامان معصوم(ع) در مواضع مختلف با نفى عقايد باطل غلات و اعلام برائت از آنها، با افشاگرى در خصوص سران فرقه‌هاى غلات و با تصحيح عقايد شيعيان در جهت از بين بردن باورهاى غالبيانه كوشيده اند، اهل بيت(ع) با مشرک خواندن غالبيان و ممنوع کردن مروده و مخالطه و هرگونه يارى رساندن و حتى ازدواج با ايشان و برائت جستن از آنها و نيز با استدلال به آيات قرآن و تحريض عقول شيعيان، به مبارزه با جريان غلو و اصلاح عقايد پيروان خويش، اقدام نمودند. به عنوان مثال در حديثى امام رضا(ع) غلات را كافر و مفوضه را مشرک و هرگونه مروده با ايشان و تصديق عقايدشان را مایه خروج از ولايت خدا و رسول(ص) و اهل بيت(ع) مى‌خوانند. در حديث ديگرى امام صادق(ع) با قول مفضل بن عمر که ايشان را تقدير کننده ارزاق بندگان خوانده است، به شدت برخورد مى‌نمايند (کشى، ۱۴۰۹، ص ۳۲۳، ح ۵۸۷).

۵. شيوه غلات در جعل حديث و روش كشف اين

مجموعات

يکى از مهمترين فرقه‌هاى غلات، فرقه منسوب به مغيره بن سعيد و در زمان امامت امام باقر(ع) است. حديث زير شيوه پيچيده پيروان او را در جعل احاديث و وارد کردن عقايد خود در کتب حديثى شيعه نشان مى‌دهد:

عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ... فَقَالَ حَدَّثَنِي هِشَامُ بْنُ

۱ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرُّضَاعَ عَنِ الْعُلَاءِ وَالْمَفُوضَةِ فَقَالَ الْعُلَاءُ كُفَّارٌ وَالْمَفُوضَةُ مُشْرِكُونَ مَنْ جَالَسَهُمْ أَوْ خَالَطَهُمْ أَوْ وَاكَلَهُمْ أَوْ شَارَبَهُمْ أَوْ وَاصَلَهُمْ أَوْ زَوَّجَهُمْ أَوْ تَزَوَّجَ إِلَيْهِمْ أَوْ أَمَنَهُمْ أَوْ ائْتَمَنَهُمْ عَلَى أَمَانَةٍ أَوْ صَدَّقَ حَدِيثَهُمْ أَوْ أَعَانَهُمْ بِشَطْرِ كَلِمَةٍ خَرَجَ

مِنْ وِلَايَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ وِلَايَةِ الرَّسُولِ ص وَ وِلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ (مجلسى، ۱۴۰۳، ج ۲۵، ص ۲۷۳، ح ۱۹ به نقل از عيون اخبار الرضا عليه السلام؛ همچنين در خصوص برخورد ائمه(ع) با انحرافات غالبيان، ببينيد: مجلسى، ۱۴۰۳، ج ۲۵، ص ۱۳۴، ح ۶).

الْحَاذِثِ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا فِي كُتُبِ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)، فَلَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا خِلَافَ الْقُرْآنِ، فَإِنَّا إِن تَحَدَّثْنَا حَدَّثْنَا بِمُؤَافَقَةِ الْقُرْآنِ وَ مُوَافَقَةِ السُّنَّةِ إِنَّا عَنِ اللَّهِ وَ عَنِ رَسُولِهِ نُحَدِّثُ... (کشی، ۱۴۰۹، ص ۲۲۴، ح ۴۰۱).

نکته مهمی که از روایت اخیر دریافت می شود این است که متأسفانه موفقیت غلات تا به آنجا بوده که در کتب اصحاب ائمه (ع)، احادیث بسیاری را وارد نموده اند، کتبی که ممکن است از آنها به عنوان منابع تدوین جوامع روایی استفاده شده باشد. مؤید این نظر حدیث دیگری است که از پنهان بودن اصحاب غلو در میان اصحاب ائمه و وارد کردن پنهانی مضامین غالیانه در کتب اصحاب ائمه و اندیشه های شیعه، خبر می دهد.

اکنون با توجه به این روش غالیان در وضع حدیث، آشکار می گردد که بررسی سند و علم رجال جهت کشف احادیث موضوعه آنها به تنهایی ناکارآمد می باشد و تنها نقطه امید باقی مانده در تمیز روایات ساخته و پرداخته غالیان و تشخیص و تأیید رد پای اندیشه های ایشان، بنا به فرمایش امام رضا (ع) در بخش دوم روایت یونس بن عبدالرحمن، شناختن این روایات با معیار عدم مخالفت با قرآن بلکه موافقت با قرآن و سنت است... (فَلَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا خِلَافَ الْقُرْآنِ، فَإِنَّا إِن تَحَدَّثْنَا حَدَّثْنَا بِمُوَافَقَةِ الْقُرْآنِ وَ مُوَافَقَةِ السُّنَّةِ). معیاری که در بخش نخست همین روایت در کلام امام صادق (ع) نیز بیان می گردد، با این تفاوت که یافتن شاهی برای این دسته از روایات در میان احادیث متقدم را نیز به همراه دارد... (مَا وَافَقَ الْقُرْآنَ وَ السُّنَّةَ أَوْ تَجِدُونَ مَعَهُ شَاهِدًا مِنْ أَحَادِيثِنَا الْمُتَقَدِّمَةِ). از این رو در ادامه با تمرکز بر این دو معیار یعنی موافقت با قرآن و سنت و هماهنگی با دیگر احادیث، چند نمونه از احادیث مورد بررسی قرار می گیرد.

۱. بررسی نمونه هایی از احادیث مستمسک غالیان

الْحَكَمِ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ لَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا حَدِيثًا إِلَّا مَا وَافَقَ الْقُرْآنَ وَ السُّنَّةَ أَوْ تَجِدُونَ مَعَهُ شَاهِدًا مِنْ أَحَادِيثِنَا الْمُتَقَدِّمَةِ، فَإِنَّ الْمُغْيِرَةَ بِنِ سَعِيدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ دَسَّ فِي كُتُبِ أَصْحَابِ أَبِي أَحَادِيثَ لَمْ يُحَدِّثْ بِهَا أَبِي، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا مَا خَالَفَ قَوْلَ رَبِّنَا تَعَالَى وَ سُنَّةَ نَبِيِّنَا (ص) فَإِنَّا إِذَا حَدَّثْنَا قُلْنَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) (کشی، ۱۴۰۹، ص ۲۲۴، ح ۴۰۱)

همان طور که ملاحظه می شود امام صادق (ع) ضمن لعن مغیره شیوه وی در جعل حدیث را «دس» در کتب اصحاب پدر شان بیان می کنند. «دس» در لغت به معنای مخفی کردن است (دسست شیئاً فی التراب او تحت شیء ای اخفیت) (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۷، ص ۱۸۵). بر اساس این فرمایش امام (ع) شیوه مغیره بن سعید، وارد کردن مخفیانه روایات جعلی در کتب اصحاب امام باقر (ع) بوده است.

این شیوه در زمان امام صادق (ع) بوسیله ابوالخطاب ادامه پیدا کرده است. او نیز با شیوه دخول احادیث جعلی در کتب اصحاب امام صادق (ع) کار را به جایی می رساند که تشخیص احادیث صحیح را حتی برای یونس بن عبدالرحمن که از صحابی جلیل القدر و عالم امام رضا (ع) است (کان وجهاً من اصحابنا، متقدماً، عظیم المنزله، ... وکان الرضا علیه السلام یشیر الیه فی العلم و الفتیاء (نجاشی، ۱۳۶۵، ص ۴۴۶)، نیز مشکل می کند. در ادامه حدیث اخیر این موضوع را به نقل از یونس بن عبدالرحمن چنین می خوانیم:

قَالَ يُونُسُ: وَافَيْتُ الْعِرَاقَ فَوَجَدْتُ بِهَا قِطْعَةً مِنْ أَصْحَابِ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) وَ وَجَدْتُ أَصْحَابَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) مُتَوَافِرِينَ فَسَمِعْتُ مِنْهُمْ وَ أَخَذْتُ كُتُبَهُمْ، فَعَرَضْتُهَا مِنْ بَعْدِ عَلِيِّ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا (ع) فَأَنْكَرَ مِنْهَا أَحَادِيثَ كَثِيرَةً أَنْ يَكُونَ مِنْ أَحَادِيثِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) وَ قَالَ لِي: إِنَّ أَبَا الْخَطَّابِ كَذَبَ عَلَيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) لَعَنَّ اللَّهُ أَبَا الْخَطَّابِ! وَ كَذَلِكَ أَصْحَابُ أَبِي الْخَطَّابِ يَدُسُّونَ هَذِهِ

است که جزء با پیش فرض های غالبانه ممکن نیست. مگر نه این است که در قرآن کریم خداوند به صراحت خود را خالق همه اشیاء معرفی می کند (انعام: ۱۰۲، رعد: ۱۶، زمر: ۶۲ و غافر: ۶۲) و بر اساس منطق قرآن جز پروردگار عالم، همه مخلوق اند و جز او خالق و رازقی وجود ندارد (هل من خالق غیر الله یرزقکم من السماء والأرض لا إله إلا هو فآئی تؤفکون فاطر: ۳ و نیز ببینید: حجر: ۲۸، ص: ۷۱، نساء: ۱۰۱).

۲،۶. نمونه دوم: ... لا ترتفع ألبناء فوق طاقته فيهدم اجعلونا مخلوقين وقولوا بنا ما شئتم فكن تبغوا ...^۱

این حدیث را مرحوم شیخ بهائی در کتاب *منهاج النجاج* در شرح دعای هر روز ماه رجب و ذیل عبارت «الفرق بینک و بینها الا انهم عبادک و خلقک» و در شرح آن آورده است (شیخ بهایی، ۱۳۸۴، ص ۳۲). البته ایشان این حدیث را بدون ذکر سند و با عبارات «نزلونا عن الربوبیة و قولوا فینا ما شئتم» ذکر کرده است.

با بررسی متقدم ترین منبع نقل کامل حدیث یعنی نقل مرحوم صفار در کتاب *بصائر الدرجات*، در می یابیم که امام (ع) در مقام نفی اندیشه غالبانه ای که در ذهن اسماعیل بن عبدالعزیز (راوی) گذشته، چنین فرموده اند که ما را در مقام خالق قرار ندهید، چرا که ما نیز مخلوق پروردگار هستیم (البته ظاهر این حدیث از علم امام (ع) به ضمایر خبر می دهد، همانطور که مرحوم صفار در عنوان باب به آن اشاره کرده است). در حدیث مشابهی امام صادق (ع) از قول امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: *إياكم و العلو فینا قولوا إنا عبید مرئون و قولوا فی فضلنا ما شئتم* (ابن بابویه، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۶۱۴). از این رو عبارات «قولوا بنا ما شئتم» و یا «قولوا فی فضلنا ما شئتم» در هر دو حدیث پس از نفی غلو آمده است، که از زمینه یا سابقه (context) ضد غلو

پس از سیر اجمالی بر موضوع غلو و ملاحظه اهمیت آن و دانستن نفوذ مخفیانه عقاید غالبان در میان کتب اصحاب ائمه (ع)، در ادامه ضمن استفاده از کتب رجال و لغت (حسب نیاز) با گرفتن ایده اصلی از روش مورد نظر اهل بیت (ع) یعنی موافقت حدیث با کتاب خدا، سنت و دیگر احادیث، چند نمونه از احادیث مشهوری که تاکنون همچون ابزاری در اختیار اندیشه های غالبانه بوده، بررسی می گردد:

۱،۶. نمونه اول: و من کتاب له علیه السلام الی معاویه جواباً: ... فإنا صنائع ربنا و الناس بعد صنائع لنا... (شریف الرضی، ۱۴۱۴، خ ۲۸، ص ۳۸۶).

گرچه درباره این قسمت از نامه امام امیرالمؤمنین (ع) به معاویه داعیه جعل وجود ندارد، اما متأسفانه برداشت ناصحیحی از آن در موافقت با اندیشه های غالبان بوده است. این برداشت نا صواب تا به آنجا رفته است که به بهانه این فرمایش امام (ع)، حتی در خیال بعضی از مشاهیر اهل ادب، امیرالمؤمنین و سایر ائمه آفریننده مخلوقات دانسته شده اند (ببینید: صالحی نجف آبادی، ۱۳۸۵، ص ۸۳) و متأسفانه مشابه با این باور در در میان برخی از ارادتمندان به اهل بیت (ع) مشاهده می شود. به تعبیر دیگر در مورد این حدیث بر اساس افکار غالبانه، نوعی جعل یا سوء برداشت در معنا (تحریف معنوی) رخ داده است. نخست، باید دانست که کلمه «صنائع» مفرد کلمه صنیعه، معادل عبارت فارسی «دست پرورده و تربیت شده» است (فلان صنیعتی ای اصطعته و خرجه (فراهدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ۳۰۵)) که با کلمه «مخلوق» تفاوت بسیار دارد. همچنین عبارت «صنائع المعروف» در خود نهج البلاغه در کلام امیرالمؤمنین به معنای کارهای خیر آمده است (شریف الرضی، ۱۴۱۴، خ ۱۱۰، ص ۱۶۳)، لذا این کلمه را به معنای مخلوق پنداشتن، اشتباهی

۱ خَرَجَ فَقَالَ يَا إِسْمَاعِيلُ لَا تَرْتَفِعِ الْبَنَاءَ فَوْقَ طَاقَتِهِ فَيَنْهَدِمَ اجْعَلُونَا مَخْلُوقِينَ وَ قُولُوا بِنَا مَا شِئْتُمْ فَلَنْ تَبْلُغُوا فَقَالَ إِسْمَاعِيلُ وَ كُنْتُ أَقُولُ إِنَّهُ وَ أَقُولُ وَ أَقُولُ (صفار، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۳۶، ح ۵).

۱ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا إِسْمَاعِيلُ ضَعْ لِي فِي الْمُتَوَضَّعِ مَاءً قَالَ فَقُمْتُ فَوَضَعْتُ لَهُ قَالَ فَدَخَلْتُ قَالَ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي أَنَا أَقُولُ فِيهِ كَذَا وَ كَذَا وَ يَدْخُلُ الْمُتَوَضَّعُ يَتَوَضَّعًا قَالَ فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ

اساس فرمایشی از امام باقر(ع) غالیان کسانی هستند که در مورد امام مطالبی را می گویند که خود ایشان نگفته اند... فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ يُقَالُ لَهُ سَعْدٌ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا أَلْغَى قَالَ قَوْمٌ يَقُولُونَ فِينَا مَا لَا نَقُولُهُ فِي أَنْفُسِنَا فَلَيْسَ أَوْلَيْكَ مِنَّا وَكَسْنَا مِنْهُمْ...؛ شخصی به نام سعد از امام باقر(ع) پرسید که غالی چه کسی است، ایشان فرمود: قومی که درباره ما چیزهای می گویند که ما خود در حق خود نگفته ایم، ایشان از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم... (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۷۵). از این رو کمترین قیدی که باید برای عبارت «ما شئتم» در نظر بگیریم (اگر صدور آن از امام را بپذیریم)، همین قول اخیر است.

۳۶. نمونه سوم: ... يَا رُمَيْلَةُ لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ يَمْرُضُ إِلَّا مَرَضًا بِمَرَضِهِ وَلَا يَحْزُنُ إِلَّا حَزَنًا بِحَزْنِهِ وَلَا يَدْعُو إِلَّا أُمَّنًا لِذَعَائِهِ وَلَا يَسْكُتُ إِلَّا دَعْوَانَا ... لَيْسَ يَغِيبُ عَنَّا مُؤْمِنٌ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَلَا فِي غَرْبِهَا ...^۱

این حدیث و مضمون آن که ائمه فرموده باشند ما به مرض شیعیان مریض و به حزن آنها محزون می شویم، در میان عامه شیعه و گاه بر منابر شهرت بسیار دارد. اما نخست، در خصوص راوی اصلی حدیث یعنی ابوداود (نقیع بن الحارث السیبی) باید دانست که تنها منبعی از کتب رجالی که ذکری از او آورده اند، کتاب الرجال، اثر ابن الغضائری است. به نظر وی در حدیث او مناکیر و احادیثی که باید در آنها توقف نمود، وجود دارد (خویی، ۱۳۷۲، ج ۱۹، ص ۱۷۷). به علاوه راوی قبلی که در بصائر الدرجات، الشامی و در نقل همین حدیث در رجال کشی، الشبامی احوز بن الحسین (کشی، ۱۴۰۹، ص ۱۰۲) ذکر شده، مجهول است. همچنین کشی در ترجمه راوی نخست این حدیث یعنی رمیله، تنها همین حدیث را ذکر کرده است (البته با دو سند متفاوت) و بر همین اساس رمیله را از اصحاب امیرالمؤمنین(ع) می داند. بنابراین در سند روایت چندین اشکال

این متون خبر می دهد. به ویژه که در ادامه حدیث دوم فرمایش امام(ع) یعنی: «مَنْ أَحَبَّنَا فَلْيَعْمَلْ بِعَمَلِنَا وَلْيَسْتَعِنْ بِالْوَرَعِ (همان)»، در ضدیت با اندیشه های اباحه گری و عمل گریزی می باشد که یکی از ویژگی های گروهی از غالیان بوده است. با این وجود متأسفانه این حدیث یکی از دستمایه های دیرین غلو گرایان در تنزیه و تبرئه اندیشه های غالیانه بوده است (جهانبخش، ۱۳۹۰، ص ۲۴). حال آنکه با دقت در آن درمی یابیم که زمینه روایت به نوعی در نفی این اندیشه ها است.

اما در خصوص قسمت دوم روایت (قولوا بنا ما شئتم) کافی است در این نکته اندیشه شود که چگونه ممکن است امام معصوم اجازه داده باشند در فضائل ایشان هر سخنی بیان شود. اگر تعبیر روایت عام است، پس شامل هر سخن دروغ یا غیر حقی نیز می شود. آیا می توان پذیرفت که ایشان با چنین فرمایشی، اجازه جعل هر کلامی را در بیان فضائل خود صادر کرده اند. بی شک عبارت «ما شئتم» را باید همراه با سایر قیدها و تخصیص های عقلی و نقلی تفسیر نمود. مگر نه اینکه حضرت صادق(ع) در پاسخ به کسانی که به ایشان نسبت علم غیب دادند، فرمودند: فَوَاللَّهِ مَا بَقِيَتْ فِي جَسَدِي شَعْرَةٌ وَلَا فِي رَأْسِي إِلَّا قَامَتْ؛ به خداوند سوگند که از سخن ایشان مو بر بدنم راست شد (کشی، ۱۴۰۹، ص ۲۹۷، ح ۵۳۰).

امام صادق(ع) در حدیثی با رد اندیشه های غالیانه مغیره بن سعید، خود را مخلوق برگزیده ای معرفی می کنند که مانند سایر بندگان قدرتی بر نفع و ضرر خویش ندارد، هیچ برائی نزد او نیست، می میرد و دفن می شود و از قبر سر بر می دارد تا در موقف حساب پاسخ گو باشد (کشی، ۱۴۰۹، ص ۲۲۵، ح ۴۰۳)، همان طور که قرآن در این زمینه می فرماید: وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا (مریم: ۷۱). چگونه ممکن است، امامی که خود را این گونه معرفی می کند، با قول «ما شئتم» اجازه دهد تا در فضیلت او هر سخنی گفته شود. بر

^۱ وَلَا يَسْكُتُ إِلَّا دَعْوَانَا لَهُ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ هَذَا مِنْ مَعَكَ فِي الْقَصْرِ أَرَأَيْتَ مَنْ كَانَ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِ قَالَ يَا رُمَيْلَةُ لَيْسَ يَغِيبُ عَنَّا مُؤْمِنٌ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَلَا فِي غَرْبِهَا (صفار، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۶۰).

^۱ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنِي الشَّامِيُّ عَنْ أَبِي دَاوُدَ السَّيِّبِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ عَنْ رُمَيْلَةَ قَالَ... يَا رُمَيْلَةُ لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ يَمْرُضُ إِلَّا مَرَضًا بِمَرَضِهِ وَلَا يَحْزُنُ إِلَّا حَزَنًا بِحَزْنِهِ وَلَا يَدْعُو إِلَّا أُمَّنًا لِذَعَائِهِ

وجود دارد که موجب ضعف حدیث می گردد.

صرف نظر از بحث سند حدیث، اگر بخواهیم ظاهر روایت را ملاک قرار دهیم، پذیرش اینکه امام معصوم (ع) با بیماری هر مؤمن یا هر شیعه در هر نقطه از عالم مریض یا محزون شود، عقلاً امکان پذیر نیست. چرا که در این صورت با کثرت مؤمنان و کثرت بیماری و حزن آنها، امام (ع) دائماً در حال بیماری و حزن خواهد بود.

مرحوم صفار در کتاب *بصائر الدرجات* بعد از نقل این حدیث، حدیث دیگری را نقل می کند که در آن حضرت علی (ع) قبل از موضوع حزن، شادی و فرح را نیز افزوده اند به این معنا که ایشان، هم از شادی و فرح و هم از حزن و مرض شیعیان، شاد و محزون می شود. صفار تنها با ذکر همین دو روایت بابتی با موضوع فوق گشوده است (صفار، ج ۱، ۱۴۰۴، ص ۲۵۹ و ص ۲۶۰). در این صورت بر مشکل عقلی فوق، حالت فرح هم افزوده می شود. به این معنا که همزمان امام باید برای شادی، غم و مرض هریک از مؤمنان، شاد یا غمگین یا مریض باشد.

بر اساس ادامه روایت، امام (ع) آنچنان علم غیبی دارد که در هر لحظه در شرق و غرب عالم مؤمنان و احوال ایشان از نظر او غایب نیست. حال آنکه پس از مراجعه به معیار موافقت حدیث با کتاب خدا، ملاحظه می شود که از منظر قرآن، علم غیب تنها به خدا اختصاص دارد و جزء او را کسی بر آن راهی نیست (فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ يُونُسُ: ۲۰) و قرآن تنها راه دسترسی به غیب را وحی الهی می داند؛ قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبُ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَى (انعام: ۵۰ و نیز ببینید: اعراف: ۱۸۸، هود: ۳۱ و نمل: ۶۵).

۶، ۶ نمونه چهارم: رَوَاهُ الشَّيْخُ أَبُو جَعْفَرٍ الطُّوسِيُّ بِإِسْنَادِهِ... نَحْنُ الصَّنَاءُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَنَحْنُ الزَّكَاةُ وَنَحْنُ الصِّيَامُ وَنَحْنُ الْحَجُّ ... وَعَلَوْنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْفَحْشَاءُ وَ الْمُنْكَرُ وَالْبَغْيُ وَالْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ ... (استرآبادی، ۱۴۰۹، ص ۲۱).

این حدیث را مرحوم استرآبادی با سند فوق در کتاب *تأویل الآيات* ذکر کرده است. مرحوم مجلسی نیز با همین سند آن را در بابی که عنوان آن برگرفته از همین حدیث می باشد، آورده است (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۴، ص ۳۰۳، ح ۱۴). منبع دیگر مجلسی کتاب *کنز جامع الفوائد* است که در واقع منتخب و خلاصه کتاب *تأویل الآيات* می باشد. مرحوم بحرانی در *تفسیر البرهان* این حدیث را با همین سند در «باب فی ما عنی به الاثمه علیهم السلام فی القرآن» نقل می کند (بحرانی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۵۲). بنابراین در هیچ منبع متقدم تری از *تأویل الآيات* استرآبادی نمی توان این حدیث را جست و روشن نیست که استرآبادی بر چه مبنایی این حدیث را به شیخ طوسی و اسناد وی، منسوب می کند. بنابراین حدیث در شمار احادیث ضعیف قرار می گیرد.

گذشته از این اشکال، راوی اصلی حدیث یعنی داود بن کثیر بنا به نقل نجاشی بطور جد ضعیف است و کسی است که غلات از او روایت می کنند (نجاشی، ۱۳۶۵، ص ۱۵۶). مرحوم خوبی نیز در *معجم الرجال حکم* به وثاقت او را در رجال شیخ طوسی و علامه حلی باطل می داند (خوبی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۱۲۶).

همچنین باید دانست که متن حدیث فوق دقیقاً موافق اندیشه های گروهی از غالیان است که مقصود از معصیت های مذکور در قرآن را افرادی می دانستند که مردم باید از آنها برائت جویند و مقصود از نماز، روز، حج و ... را پیامبر و امام می دانستند و اعتقاد داشتند با معرفت ایشان همه تکالیف از آنها برداشته می شود (اشعری قمی، ۱۳۶۱، ص ۵۱ و ۵۲).

از سوی دیگر مضمون این حدیث شامل تأویلات غریبی می باشد و برای فهم بهتر این روایت باید دانست که از جمله کارهای غلات تأویل مفاهیم شناخته شده دینی بوده، به طوری که آن مفاهیم از معانی معهود خویش جدا می شد و در معنایی نمادین اصالت خود را از دست می داد (جعفریان، ۱۳۹۳، ص ۵۹). آنان پیروان خود را به رهایی از بند عمل به فروع فقہی و حتی عمل به محرّمات دعوت می کردند (همان، ص ۶۰).

گاه بر منابر و عظ ذکر و شرح می‌شود. برای نمونه مرحوم ملاحادی سبزواری در رساله‌ای به نام «شرح حدیث معرفت‌هم بالثورانیه معرفه الله» به شرح و بسط آن پرداخته است (آقا بزرگ تهرانی، ۱۴۰۳، ج ۱۳، ص ۲۰۷).

نخست، در بررسی سند روایت روشن می‌شود که این حدیث تنها به همین شکل مرسل در کتاب بحارالانوار یافت می‌شود و همانطور که در ابتدای سند ذکر شده، مرحوم علامه مجلسی آن را در کتابی عتیق یافته است. از سوی دیگر راوی اصلی حدیث (محمد بن صدقه)، اگر همان محمد بن صدقه العنبری باشد که در کتب رجال ذکر شده، از اصحاب امام کاظم (ع) و امام رضا (ع) است و این حدیث از حیث سند مرفوع می‌باشد و اگر نه، تنها راوی این حدیث، مجهول الحال است (خویی، ۱۳۷۲، ج ۱۶، ص ۱۹۰).

پیش تر از مرحوم مجلسی، کتاب مشارق انوار الیقین با اختلافاتی و البته بدون سند، این حدیث را ذکر نموده است (حافظ برسی، ۱۴۲۲، ص ۲۵۵). البته با توجه به این که مخاطب اصلی حضرت علی (ع) در هر دو نقل، سلمان و ابوذر هستند، این دو نقل را باید یک حدیث دانست.

اما در خصوص کتاب «مشارق انوار الیقین» باید گفت این کتاب تا به آنجا دچار اشکال و غلو است که مرحوم مجلسی به

این موضوع که خود اهل بیت نماز، زکات، صیام، حج، ماه حرام، بلد حرام، کعبه و قبله و شخص دشمن ایشان فحشاء، منکر، بغی، خمر، میسر و ... با شند، تأویل غریبی از آیات قرآن است که در میان مسلمانان در طول تاریخ جزء در اندیشه های اهل تأویل و غلو، چنین باورهای را نمی‌توان جست. باورهایی که می‌تواند ضربه‌هایی جبران ناپذیر به اصل دین وارد نماید.

حدیث نیکویی در کتاب کافی از امام باقر (ع) وارد شده است که بدون اینکه واجد آن اندیشه‌های غالیانه باشد، به فضیلت امام و جایگاه ایشان اشاره دارد و می‌تواند جایگزین مناسبی برای حدیث منقول استرآبادی در کتاب *تأویل الآیات* باشد، بدون آنکه مشکلات آن حدیث را به همراه داشته باشد: ایشان (ع) فرمودند: اسلام بر پنج اصل بنا شده است؛ نماز، زکات، حج، روزه و ولایت، زراه پرسید کدام یک از اینها افضل است. امام فرمودند: ولایت، زیرا ولایت همچون کلید سایر اصول است و ولی راهنمایی برای آنها می‌باشد... (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۱۸، ح ۵).

۵,۶. نمونه پنجم: حدیث نورانیت

حدیث معروف به نورانیت^۱، این حدیث و فقراتی از آن گاهی با ذکر نام تنها منبع آن یعنی بحارالانوار در سایر کتب و

أَجْرَيْتُ أَنهَارَهَا وَ فَجَّرْتُ غَيُوبَهَا وَ غَرَسْتُ أَشْجَارَهَا بِإِذْنِ رَبِّي وَ أَنَا عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ وَ أَنَا المُنَادِي مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ قَدْ سَمِعَهُ التَّمَّالَانِ الجِنُّ وَ الْإِنْسُ وَ فَهَمَهُ قَوْمٌ إِنِّي لَأَسْمَعُ كُلَّ قَوْمٍ الجَبَّارِينَ وَ المُنَافِقِينَ بِلُغَائِهِمْ وَ أَنَا الخَصِيرُ عَلِيمٌ مُوسَى وَ أَنَا مُعَلِّمٌ سَلِيمَانُ بْنُ دَاوُدَ وَ أَنَا ذُو القُرْتَيْنِ وَ أَنَا قُدْرَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ... أَنَا مُحَمَّدٌ وَ مُحَمَّدٌ أَنَا وَ أَنَا مِنْ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ مِنِّي ... إِنَّ مَيْتَنَا لَمْ يَمُتْ وَ غَائِبَنَا لَمْ يَغِبْ وَ إِنَّ قَتْلَانَا لَنْ يُقْتَلُوا ... إِنَّمَا أَنَا عَيْدٌ مِنْ عِبِيدِ اللَّهِ لَا تَسْمُونَا أَرْبَابًا وَ قُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا مِنْ فَضْلِنَا كُنْهَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا ... بِنَا يُعَذِّبُ اللَّهُ عِبَادَهُ وَ بِنَا يُنِيبُ ... لَوْ قَالَ قَائِلٌ لَمْ وَ كَيْفَ وَ فِيهِمْ لَكُفْرٌ وَ أَشْرَكٌ لَأَنَّ لَنَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ ... أَنَا أَحْيَى وَ أَمِيتُ بِإِذْنِ رَبِّي وَ أَنَا أَتَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخُرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ بِإِذْنِ رَبِّي وَ أَنَا عَالِمٌ بِضَمَائِرِ قُلُوبِكُمْ وَ الْأَيْمَةَ مِنْ أَوْلَادِي ع يَعْلَمُونَ وَ يَفْعَلُونَ هَذَا إِذَا أَحْبَبُوا وَ أَرَادُوا ... نَحْنُ إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهُ وَ إِذَا كَرِهْنَا كَرِهَ اللَّهُ الْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ لِمَنْ أَنْكَرَ فَضْلَنَا وَ خُصُوصِيَّتَنَا ... مَعَ هَذَا كُلُّهُ نَأْكُلُ وَ نَشْرَبُ وَ نَمَشِي فِي الْأَسْوَاقِ وَ نَعْمَلُ هَذِهِ الْأَشْيَاءَ بِأَمْرِ رَبِّنَا ... (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۶، ص ۱).

^۱ به دلیل طولانی بودن حدیث در اینجا به ذکر منتخب آن اکتفا می‌شود: أَقُولُ ذَكَرَ وَالِدِي رَحِمَةَ اللَّهِ أَنَّهُ رَأَى فِي كِتَابِ عَتِيقٍ، جَمَعَهُ بَعْضُ مُخَدَّبِي أَصْحَابِنَا فِي فَضَائِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ هَذَا الخَبَرِ وَ وَجَدْتُهُ أَيْضاً فِي كِتَابِ عَتِيقٍ مُشْتَمِلٍ عَلَى أَخْبَارٍ كَثِيرَةٍ قَالَ رَوَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةَ أَنَّهُ قَالَ: قَالَ (أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ) صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ... إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدَهُ الْإِيمَانَ حَتَّى يَعْرِفَنِي كُنْهَ مَعْرِفِي بِالْثُورَانِيَّةِ... لَا تَجْعَلُونَا أَرْبَابًا وَ قُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُونَ كُنْهَ مَا فِينَا وَ لَا نَهَاتِنَهُ ... صَارَ مُحَمَّدٌ النَّاطِقَ وَ صِيرْتُ أَنَا الصَّامِتَ وَ إِنَّهُ لَا بَدَّ فِي كُلِّ عَصْرِ مِنَ الْأَعْصَارِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ نَاطِقٌ وَ صَامِتٌ يَا سَلْمَانَ صَارَ مُحَمَّدٌ الْمُتَنَبِّئُ وَ صِيرْتُ أَنَا الْهَادِي ... قَالَ صَارَ مُحَمَّدٌ صَاحِبَ الْجَمْعِ وَ صِيرْتُ أَنَا صَاحِبَ الشُّرِّ وَ صَارَ مُحَمَّدٌ صَاحِبَ الْجَنَّةِ وَ صِيرْتُ أَنَا صَاحِبَ النَّارِ ... أَنَا صَاحِبُ اللَّوْحِ الْمُحْفَظِ الْهَمِينِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلِمَ مَا فِيهِ ... قَالَ عَ أَنَا الَّذِي حَمَلْتُ نُوحًا فِي السَّيِّئَةِ بِأَمْرِ رَبِّي وَ أَنَا الَّذِي أَخْرَجْتُ يُوسُفَ مِنْ بَطْنِ الخُوتِ بِإِذْنِ رَبِّي وَ أَنَا الَّذِي جَاوَزْتُ بِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ الْبَحْرَ بِأَمْرِ رَبِّي وَ أَنَا الَّذِي أَخْرَجْتُ إِبْرَاهِيمَ مِنَ النَّارِ بِإِذْنِ رَبِّي وَ أَنَا الَّذِي

خلاف قرآن و احادیث مقبول بوده ولی موافق با باورهای غالبانه ای است که تا به اینجا اشاره کردیم:

لَا تَجْعَلُونَا أَرْبَابًا وَقُولُوا فِي فُضْلِنَا مَا شِئْتُمْ (که در بخش ۶- ۲ ذکر آن گذشت)؛ صَارَ مُحَمَّدٌ النَّاطِقَ وَ صِرْتُ أَنَا الصَّامِتَ وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ فِي كُلِّ عَصْرٍ مِنَ الْأَعْصَارِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ نَاطِقٌ وَ صَامِتٌ ... وَ صَارَ مُحَمَّدٌ صَاحِبَ الْجَنَّةِ وَ صِرْتُ أَنَا صَاحِبَ النَّارِ، این مضامین بس بلند! را در کدام آیه از کتاب خدا یا حدیث معتبر می توان یافت. آیا آن بزرگوار نفرموداست که إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ (کافی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۹۰)؛ أَنَا الَّذِي حَمَلْتُ نُوحًا فِي السَّيْفَةِ بِأَمْرِ رَبِّي وَ أَنَا الَّذِي أُخْرِجْتُ يُوسُفَ مِنْ بَطْنِ الْحَوْتِ ... أَنَا أَحْبَبِي وَ أَمِيْتُ يَأْذُنَ رَبِّي ... آیا این مضامین همان تفویض افعال، آنچنان که شیخ مفید به آن اشاره کرد نیست. چه تناسبی میان این عبارات با آیات قرآن وجود دارد: اللَّهُ يَتَوَكَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا (زمر: ۴۲)؛ إِنَّ مَيْتَنَا لَمْ يَمُتْ وَ غَائِبَنَا لَمْ يَغِبْ وَ إِنْ قَتَلْنَا لَنْ يُقْتَلُوا، آیا این عبارات یاد آور اعتقاد به حلول و تناسخ نیست. در نهایت چگونه می توان انتصاب این عبارات را به آن جناب (ع) پذیرفت، حال آنکه ایشان خود را به گونه دیگری معرفی فرموده اند. همانگونه که در خطبه ای خود را همچون دیگران بنده ای مملوک می دانند (شریف الرضی، ۱۴۱۴، ج ۲۱۶، ص ۳۳۵) و یا در نامه خود به امام حسن (ع)، خود را پدري فانی، پذیرنده سختی های زمان، تسلیم روزگار، ساکن مساکن اموات و سفر کننده از آن، معرفی نمودند (شریف الرضی، ۱۴۱۴، کتاب ۳۱، ص ۳۹۱).

در حالت خوشبینانه، حدیث نورانیت و اندک نظایرش (برای نمونه ببینید: حافظ برسی، ۱۴۲۲، ص ۲۶۰ و ص ۲۶۳) را باید احادیثی دانست که در نگاهی عوامانه و یا دستبردی مغرضانه، گرفتار جعل و تحریف لفظی یا معنوی شده و به عنوان ابزاری برای تفکرات غالبانه به کار گرفته شده اند. مؤید این نظر حدیثی از امام علی (ع) است که جمالتی چون «أنا

نقل متفردات آن اقدام نکرده و تنها آنچه از این کتاب را که موافق با اصول معتبر بوده، پذیرفته و می نویسد: ... و کتاب مشارق الأنوار و کتاب الالفین للحافظ رجب البرسی و لا أعتمد علی ما يتفرد بنقله لاشتمال کتابیه علی ما یوهم الخبط و الخلط و الارتفاع و إنما أخرجنا منهما ما یوافق الأخبار المأخوذة من الأصول المعتمدة (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۰). به غیر از این کتاب هیچ منبع معتبری به نقل این حدیث غالبانه اقدام نموده و سند مجلسی تا به امروز منحصر به همان کتاب عتیق مجهول المؤلف است. از سوی دیگر خود مرحوم مجلسی نیز به صدور این روایت از امیرالمؤمنین (ع) تردید جدی دارد و در بیان ذیل حدیث می گوید: «لو صح صدور الخبر عنه» و در انتهای باب که با ذکر دو حدیث (حدیث نورانیت و حدیث دیگری در فضائل) به پایان می رسد می گوید: «اقول انما أفردت لهذه الاخبار بابا لعدم صحه أسانیدها و غرابه مضامینها فلا تحکم بصحتها و لا بیطلانها و نرد علمها الیهم» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۶، ص ۱۸). از عبارات وی که محقق مائوس با احادیث امامان شیعه (ع) است، به روشنی بدست می آید که نه تنها سند حدیث بلکه متن غریب حدیث نیز او را در صدور آن از امام (ع) به تردید انداخته است. در تأیید این تردید، همین بس که بدانیم اصطلاح «المعرفة بالتورانیة» و یا «معرفة بالتورانیة» و یا خود عبارت «بالتورانیة»، جز این روایات، در منابع روایی دیگر شیعه یافت نمی شود. از این رو سوال اینجا است که معرفتی که از مضامین حدیث چنین برمی آید که معرفتی بسیار مهم، عمیق و ضروری است، آیا نباید در مواضع دیگر نیز مورد اشاره و توجه اهل بیت (ع) قرار می گرفت؟ مؤید یا شاهد روایی برای پذیرش این مضامین، کدام حدیث دیگر است؟

برخی عبارات و فقرات غالبانه این حدیث تردیدها را در صدور و جعل حدیث از ناحیه اهل غلو کاهش می دهد. توجه به فقرات زیر یادآور همین اندیشه ها است، اندیشه هایی که بر

تردید وجود دارد و علاوه بر آن، حدیث نورانیت در آن کتاب نیز با همان سند تک راوی ذکر شده است (ر.ک: علوی، محمد بن علی، المناقب، به تصحیح حسین موسوی بروجردی، چاپ اول، قم: دلیل ما، ۱۴۲۸).

در سال های اخیر کتابی با عنوان المناقب به چاپ رسیده است که مصحح آن معتقد است که این کتاب همان کتاب عتیق علامه مجلسی می باشد. البته براساس مقدمه مصحح، در انتساب کتاب المناقب به مؤلف

مانند اعتقاد به خالق و رازق بودن اهل بیت (ع) و یا قائل شدن به برخی از اختصاصات الهی برای ایشان و نیز به کار بردن تعبیر بی اساس در شأن ایشان، مردود دانسته شد. به این ترتیب با مخدوش شدن اعتبار این روایات، به حذف و جلوگیری از عواقب ناخوشایند آنها در حوزه دین، مانند تعارض دین با عقل و یا اختلافات میان دینداران در این حوزه، کمک خواهد شد.

منابع:

- ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، به تحقیق غفاری، چاپ اول، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲.
- ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، به تحقیق و تصحیح هارون، چاپ اول، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴.
- استرآبادی، علی، تأویل آیات الظاهره فی فضائل العره الطاهره، به تحقیق و تصحیح استاد ولی، چاپ اول، قم: موسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۹.
- اشعری قمی، سعد بن عبدالله، المقالات و الفرق، به تصحیح محمد جواد مشکور، چاپ دوم، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.
- آقا بزرگ تهرانی، محمد حسن، الذریعه الی تصانیف الشیعه، چاپ سوم، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۳ ق.
- بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، قم: مؤسسه بعثه، ۱۳۷۴.
- جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا طلوع دولت صفوی، چاپ ششم، تهران: علم، ۱۳۹۳.
- جهانبخش، جویا، سه گفتار در غلو پژوهی، چاپ اول، تهران: اساطیر، ۱۳۹۰.
- حافظ برسی، رجب بن محمد، مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین، به تحقیق عاشور، چاپ اول، بیروت: علمی، ۱۴۲۲ ق.

الذی اُحیی و اُمیتُ انا الأوَّلُ و الآخرُ و الظاهرُ و الباطنُ» را شرح نموده‌اند. از توضیح ایشان روشن می‌شود که این جملات و مشابهش با فرض صحت صدور، تنها در گفتمان خاصی بیان شده و باید مراقب برداشت‌های غلط از آنها بود. فرمایش امام(ع) در شرح قول خود چنین است:

... سخن من مبنی بر اینکه زنده می‌کنم و می‌میرانم، یعنی سنت را زنده می‌کنم و بدعت را می‌میرانم و سخن من مبنی بر اینکه من اول و آخر هستم، یعنی من اولین کسی هستم که ایمان آورد و مسلمان شد و آخرین کسی که بر پیامبر کفن پوشاند و او را دفن کرد و سخن من مبنی بر اینکه من ظاهر و باطن هستم، یعنی علم ظاهر و باطن در اختیار من است ... (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۱۸۹ (به نقل از الاختصاص)).

نتیجه:

با مروری بر جریان غلو در میان پیروان ائمه (ع) و برخی از روایات مربوط به آن و به ویژه با بررسی نمونه‌های حدیثی مذکور، دانسته می‌شود که متأسفانه غالیانی که عقاید خارج از اعتدالشان همواره به وسیله اهل بیت(ع) طرد شده بود، توانستند در وارد کردن احادیث مجعول و عقاید باطل خود در کتب حدیث و در باورهای دینی برخی از شیعیان تا حدودی موفق باشند. در این میان با توجه به روش اصحاب غلو در جعل حدیث و انتساب آن به امامان(ع)، شیوه‌های از قبیل بررسی سند و اعتماد به کتب و مشایخ حدیث و نیز اعتماد به اقوال و عقاید مشهور رجالی، در بررسی احادیث به تنهایی کافی نمی‌باشد. از این رو مطمئن‌ترین روش باقیمانده در شناخت این روایات، عرضه روایات مشکوک به قرآن و سایر احادیث قابل اعتماد است، روشی که خاندان عصمت(ع) به آن امر کرده‌اند و در این مقاله برای بررسی احادیثی که مستمسک روایی اندیشه‌های غالیانه بوده است، به کار گرفته شد و بر مبنای آن، برخی از مهمترین باورها و عقاید غالیانه،

باغى، چاپ دوم، قم: مکتبه آيه الله مرعشى نجفى،
١٤٠٤ق.

— صالحى نجفآبادى، نعمت الله، غلو (درآمدى بر افكار و
عقايد غالبان در دين)، چاپ سوم، تهران: كوير، ١٣٨٥.

— فراهيدى، خليل بن احمد، كتاب العين، چاپ دوم، قم:
نشر هجرت، ١٤٠٩ق.

— كشى، محمد بن عمر، رجال الكشى — اختيار معرفه
الرجال، تحقيق حسن مصطفوى، چاپ اول، مشهد:
مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، ١٤٠٩ق.

— كلينى، محمد بن يعقوب، الكافى، به تحقيق على اكبر
غفارى، چاپ چهارم، تهران: دارالكتب الاسلاميه،
١٤٠٧ق.

— مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى، بحار الانوار، به تحقيق
جمعى از محققان، چاپ دوم، بيروت: داراحياء التراث
العربى، ١٤٠٣ق.

— نجاشى، احمد بن على، رجال النجاشى، چاپ ششم، قم:
مؤسسه نشر اسلامى، ١٣٦٥.

— خوبى، سيد ابوالقاسم، معجم الرجال الحديث و تفصيل
طبقات الرواة، قم: مركز نشر الثقافه الاسلاميه فى العالم،
١٣٧٢.

— دلبرى، سيد على، اسبب شناسى فهم حديث، چاپ اول،
مشهد: دانشگاه علوم اسلامى رضوى، ١٣٩١.

— شريف الرضى، محمد بن حسين، نهج البلاغه، به تحقيق و
تصحيح صبحى صالح، چاپ اول، قم: هجرت:
١٤١٤ق.

— شهرستانى، محمد بن عبدالكريم، الملل و النحل، به تحقيق
احمد فهمى محمد، چاپ اول، بيروت: دارالسرور، ٣٦٨ق.

— شيخ بهائى، محمد بن حسين، منهاج النجاح فى ترجمه
مفتاح الفلاح، به تحقيق و تصحيح حسن زاده آملى،
چاپ ششم، تهران: حكمت، ١٣٨٤.

— شيخ مفيد، تصحيح الاعتقادات الاماميه، تحقيق حسين
درگاهى، چاپ دوم، بيروت: دارالمفيد، ١٤١٤ق.

— صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فى فضائل آل
محمد صلى الله عليهم، به تحقيق و تصحيح كوچه